

جادوی قرائت قرآن

إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (اسراء: ۴۵)

اینکه هنگام نزول آیات، در صدر اسلام و همچنین در زمان انبیای سلف، مخالفان، پیامبران را به سحر و جادو متهم می کردند، چندان هم بی دلیل نبوده است. این گونه نبوده که آنان صرفاً از روی عناد، یا برای بهانه جویی، یا به خاطر تبلیغاتی که می خواستند علیه دین انجام دهند، این سخن را بگویند. اگرچه همه ی این عوامل وجود داشته، اما واقعاً قرائت قرآن، همچون سحری بر ذهن، وجود و روان انسان هایی که مخاطب آن بودند اثر می گذاشته است.

به همین دلیل، در زمان پیامبر اسلام، کفار به مسافران و غریبه هایی که از نقاط دیگری می آمدند توصیه می کردند در گوش های خود پنبه بگذارند تا این کلام را نشنوند؛ زیرا این کلام جادو می کند و وقتی آن را بشنوید، دیگر امکان مقاومت در برابر آن را نخواهید داشت. آن گونه که نقل شده، بعضی از کسانی که پنبه ها را از گوش خود برمی داشتند، واقعاً تحت تأثیر قرار می گرفتند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن آیاتی از قرآن ایمان آوردند و از اصحاب درجه یک پیامبر شدند؛ همچون ابوذر غفاری که حتی گفته می شود پیش از رسیدن به پیامبر اسلام، گذشته چندان باشکوهی – دست کم در ظاهر – نداشته است. اما وقتی این آیات به گوش او می خورد، چنان دگرگون می شود که به یکی از اصحاب خاص پیامبر تبدیل می شود.

اینکه در اینجا گفته می شود: «إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»، یعنی وقتی قرآن می خوانی، یا استماع قرآن می کنی، و در مواجهه و در محضر قرآن هستی و مخاطب قرآن قرار می گیری، میان تو و دنیای کسانی که به امور آخرتی و امور برتر توجه ندارند، یک حجاب مستور، یک پرده ی نامرئی، قرار می دهیم. این پرده، پرده ای ظاهری نیست. آنان کنار تو هستند؛ ممکن است از خانواده تو باشند، دوست تو باشند یا در جامعه ی تو زندگی کنند، اما تو را وارد دنیای دیگری می کنیم؛ آن هم تنها با شنیدن یا قرائت آیه ای از قرآن.

البته همه این ها به این شرط است که انسان در مخاطبه و مواجهه با قرآن قرار بگیرد، نه اینکه گرفتار دنیای دیگری باشد؛ به گونه ای که حتی در حد توجه به این آیات و در حد اینکه وجود خود را اندکی با این آیات پیوند دهد، نتواند از آن دنیای خود خارج شود. اگر چنین باشد، این قرآن اثر نخواهد داشت.

در این صورت، انسان جزو همان کسانی می‌شود که «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ». عدم ایمان مراتبی دارد. یکی از مراتب آن این است که انسان، هنگامی که در مواجهه با قرآن قرار می‌گیرد، حتی برای لحظه‌ای کوتاه و در حد یک توجه سطحی نیز نتواند به آیات توجه کند. این نیز مرتبه‌ای از عدم ایمان به آخرت است.

وقتی انسان این حالت را داشته باشد و این توجه، هرچند در حداقل خود، برقرار نباشد، آن‌گاه:

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا... (اسراء: ۴۶)

بر دل‌های آنان پوششی قرار می‌دهیم تا نتوانند آن را بفهمند.

این پوشش چیست؟ پوشش توجه به آن دنیای دیگر، توجه به آن دنیای توهمی و توجه به زندگی روزمره است؛ همان زندگی روزمره‌ای که انسان حتی برای یک لحظه هم نمی‌تواند خود را از آن جدا کند. البته این زندگی روزمره لزوماً هم زندگی بسیار بدی نیست و مشکلات آن هم همیشه چندان جدی نیست. حتی اگر آن شرایط سخت را کنار بگذاریم، در همین زندگی عادی خودمان نیز وقتی نمی‌توانیم برای لحظه‌ای توجه کنیم، معلوم می‌شود که دل ما گرفتار است.

وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا... (اسراء: ۴۶)

گوش انسان سنگین می‌شود. این سنگینی، اکتسابی است و با اکتساب نیز برداشته می‌شود. اگر انسان حتی برای یک لحظه نتواند گوش خود را به این قرآن بسپارد، این گوش سنگین است؛ گوش‌ی کر و ناشنواست.

در این حالت، وقتی انسان چنین وضعی پیدا می‌کند:

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (اسراء: ۴۶)

این طبیعت انسان است. کفار استثناء نیستند. مسئله صرفاً عناد نبوده است. آنان عناد را مستقیماً و با اختیار خود انتخاب نکردند؛ بلکه گرفتاری به این دنیا و دلبستگی به اندیشه‌ها و افکار خود را انتخاب کردند و در اثر آن گرفتاری، این عناد نیز پدید آمد. به همین دلیل، وقتی به آیه‌ای از قرآن می‌رسند، با همه‌ی وجود و با حالت ناراحتی و نفرت، روی خود را برمی‌گردانند. ما شاید این کار را به آن صورت انجام ندهیم، اما این به آن معنا نیست که وجود ما نیز گرفتار همین حالت نباشد. راه برون‌رفت آن، توجه است.

کفار، جاهلان و مردمانی که در جاهلیت صدر اسلام زندگی می‌کردند، اگرچه بت می‌پرستیدند، اگرچه بسیاری از افکار و اندیشه‌های ارزشمندی که امروز وجود دارد در آن زمان مطرح نبود، و اگرچه عقل‌ها ضعیف‌تر و ظرفیت

عقلی بسیار کمتر از امروز بود و در جاهلیت به سر می بردند، اما در عین حال، نوعی یگانگی، صفا و قلب آماده داشتند. به همین دلیل، قرآن این گونه بر آنان اثر می کرد.

چرا قرآن در سرزمینی که حکما حضور داشتند نازل نشد؟ چرا در سرزمینی که مدارس علمی، همچون ایران و روم، وجود داشت نازل نشد؟ بلکه برای مردمی نازل شد که در جاهلیت، بی سواد، بی توجهی و انواع مشکلات غرق بودند؛ زیرا آنان، به همان اندازه که از بسیاری از امکانات علمی و تمدنی محروم بودند، از گرفتاری های خاصی نیز که علم، تفکر، تمدن و هر آنچه می تواند همچون پرده ای بر قلب انسان قرار گیرد ایجاد می کند، مُبرا بودند.

بنابراین، آشکارا و به راحتی در برابر این آیات الهی، همچون کسی که در معرض سحری قرار گرفته باشد، مسحور می شدند. بعضی روایات دلالت دارند بر اینکه حتی سران کفار، سران بت پرستان و سران قریش، که در نهایت عناد با پیامبر(ص) بودند، گاهی مخفیانه می آمدند و به قرآن گوش می دادند تا از لذت این درک بهره مند شوند.

این چگونه ممکن است؟ پاسخ این است که معجزه ی قرآن است؛ برای ما نیز این معجزه است؛ اما به شرط آنکه بتوانیم لحظه ای، حتی در حد چند دقیقه، هنگامی که قرآن می خوانیم و در مواجهه و مخاطبه با قرآن قرار می گیریم، چیزی به این مواجهه اضافه نکنیم؛ نه امور دنیایی، نه امور آخرتی، نه قرآن پژوهی، نه تفسیر، نه توجه به قرائت و نه هیچ چیز دیگر؛ حتی توجه به معانی، یا هر امر دیگری که مانع این مواجهه مستقیم شود.

هرگاه انسان ببیند که با این مواجهه، دل، جان و وجودش از حالت عادی خارج می شود، آن را تجربه کرده است. این تجربه برای همه ی ما امکان پذیر است و هر تجربه نیز به هر کسی می آموزد که چگونه با قرآن مواجه شود.

این، اصلی ترین نوع توجه انسان به قرآن است. اصل قرآن خواندن همین است؛ مابقی یا مقدمه است، یا مؤخره، یا مؤید، یا حتی گاهی مانع است. کسی که از این لذت قرآن، از این ارزش قرآن و از این بهره مندی از قرآن بی بهره باشد، دیگر در این عالم چه بهره ای دارد؟ ارزش دارد که انسان سال ها تلاش کند، صبر پیشه کند، استقامت بورزد و محرومیت بکشد تا به چنین توجه و مخاطبه ای با قرآن برسد.

بزرگانی که به این مرحله رسیده اند، گاهی سخت ترین تجربه هایی را که برای ما حتی لحظه ای قابل تحمل نیست، تحمل کرده اند. من بعضی از این افراد را دیده ام؛ انسان در شگفت می شود که خداوند چه میزان تحمل به آنان عطا کرده است تا توانسته اند به این مرتبه از درک قرآن برسند و از قرآن چیزی را دریابند که انسان عادی درک نمی کند.

ما نیز می توانیم، با تلاش، نظم و استمرار، دست کم به مرتبه ای از این توجه و مخاطبه با قرآن برسیم.